

«برنامه جدید دولت، بکلی با برنامه سابق فرق دارد.»
«از بیانات صدر انجمن کلنگی در مجلس»



صدر انجمن (به نمایندگی) - تا حالا با آن
سرش کلنگ میزدیم، از این
بعد در نظر داریم با این
سرش بزنیم!؟

«بناست برطرف نشدن (!) مشکل نایابی کتاب و کمبود معلم»..

رحم کن برمن که هستم بی کتاب!

هادیخان

دانش آموزی پریشب وقت خواب
 - کای خداوند کریم و مستطاب!
 رحم کن برمن که هستم بی کتاب!
 سخت هستم در پریشانی اسیر
 چونکه از الطاف آقای وزیر
 کشتهام من بی کتاب و بی دبیر
 میخورم غوطه بحوض اضطراب
 رحم کن برمن که هستم بی کتاب
 رفته توی مدرسه عمرم بیاد
 هیچ درسی را ندارم من بیاد
 گشندام از بی کتابی بیسواد
 من که بودم درسهارا «فوت آب»
 رحم کن بر من که هستم بی کتاب!
 پول دادم از برای ثبت نام
 پانصد و پنجاه و شش تومان تمام
 شد از آن تاریخ بیچاره بابام
 حال کشته وضع من یکسر خراب
 رحم کن برمن که هستم بی کتاب!
 روز و شب کار حقیر بینوا
 گشته‌امی سگدو زدن درهر کجا
 تا بیابم «شمی» و «جغرافیا»
 «جبر» و «فیزیک» و «طبیعی» و «حساب»
 رحم کن بر من که هستم بی کتاب!
 ایخدا قربون برم الطافتو
 بنده های بنجل و نا صافتو
 دستو پا و چشم و گوش و نافتو
 خواهش ما را نذاری بی جواب!
 رحم کن برمن که هستم بی کتاب!

« برای ثبت نام دانشجویان کم بضاعت طرحی تهیه میشود » جراید



طرح!

«فوخ»

مشتری - انگورها کیلویی چند؟
 میوه فروش - دو تومن!
 مشتری - عجب گران فروشی! ... همین الان رادیو میگفت
 انگور کیلویی پنجزار!
 میوه فروش - پس بهتر است بروی از رادیو بگه ریخری!

«از يك آمبی در کوبا»

هامل معنوی

ملهای کهنه و آنتیک
 آمریکائی باقیمت‌های انقلابی!
 هوش «شرلوک هلمس»!
 «شرلوک هلمس» کار آگاه
 زبردست معروف روزی دوستش
 «دکتر واتسون» رادریخابان دیدو
 درحالیکه قیافه متفکرانه‌ای گرفته
 بود باو گفت:
 - دکتر، من حدس میزنم
 امر وزیر «پیراهن کش» ات «عرق
 گیر» آبی پوشیده باشی!
 دکتر واتسون متحیرانه گفت:
 - احسن هلمس، واقعا تو
 کار آگاه زبردستی هستی، از کجا
 فهمیدی؟
 - از اینجا که پیراهنت از
 زیر شلوارت بیرون آمده؟!
 «...»

یکی از مسائلی که هفته
 گذشته در جلسه میزگرد روزنامه
 کیهان مطرح شد این بود که «آیا
 عامل اقتصادی یعنی فقر مادی باعث
 میشود که جوانان از ازدواج
 بگریزند؟»
 و جوابی که در جلسه میز
 دراز روزنامه توفیق به این مسئله
 داده شد این بود که:
 «خیر قربان، عامل روغن نباتی
 (یعنی فقر معنوی!) موجب فرار
 جوانها از زیر بار ازدواج میشود
 ولاغیر.»

دخلی!

مرد بالای کشید آهی و گفت:
 «دخل ما را دزدها آورده‌اند»
 با تعجب گفتش آخر چطور؟
 گفت «زیر ادخل ما را برده‌اند!»

نامه کا کا توفیق بخودش!

شکایت نومچه

نامه زبر، روز گذشته از طرف
 کا کا توفیق بدفتر روزنامه فرستاده
 شده که جهت اطلاع خوانندگان
 عزیز عیناً درج میشود:
 «جناب آقای مدیر روزنامه خنده
 دار توفیق»

محترماً پس از سلام واحوال-
 بررسی خواهشمند است دستور
 فرمائید مطابق قانون مطبوعات
 (که فقط همین قسمتش اجرا میشود)
 بدرج نامه اینجناب در آن روزنامه
 جلیله اقدام فرمایند.
 بطوری که بنده اطلاع پیدا
 کرده‌ام از روزی که مجلسین باز
 شده و دعوتنا خوان‌ها شروع بکار
 کرده اند گاهگاهی حرفهای بدبد
 و ناخوشایند از ایشان صادر میشود
 که بیچوجه با مصالح مملکتی وفق
 نمیدهد، فی‌المثل چند روز پیش
 در یکی از جلسات علنی فرموده‌اند که
 «تاییدالتیها از بین نرود و رسوم
 کهنه و قدیمی منسوخ نگرند بدست
 آوردن عظمت گذشته محال است»
 من میخواهم از شما سؤال کنم
 که مگر با اینهمه اصلاحات دندان
 گیری که شده همه جا با ساز و
 دهل خبرش را توی گوش مردم می
 کنند هنوز بیعتیها از بین نرفته
 و مگر با این فرم جدید انتخابات که
 دیگر هیچکس نمیتواند از زیر بار
 گرفتن کارت و شرت در «مبارزات
 انتخاباتی!» شانه خالی کند این
 رسم «کهنه و قدیمی» عدم شرکت
 مردم در انتخابات منسوخ نشده؟ ..
 و از همه مهمتر، مگر عظمت گذشته
 تاریخی و حتی ماقبل تاریخی ما
 احیاء نشده؟

اگر اینطور است پس میخواستم
 بعنوان يك «ایرانی غیور!» خواهش
 کنم از دولت بخواید اجازه دهند
 نماینده‌های مجلس از این حرفهای
 ناباب بزنند!
 با تقدیم عرض ارادت: کا کا توفیق
 روزنامه توفیق - کا کا جان،
 حیف که نان و نمک را خورده‌ام
 و گرنه يك جوابی بهت میدادم که
 تا عمر داری هوس عرض حال نوشتن
 بکلمات نزن!

دونوبت!

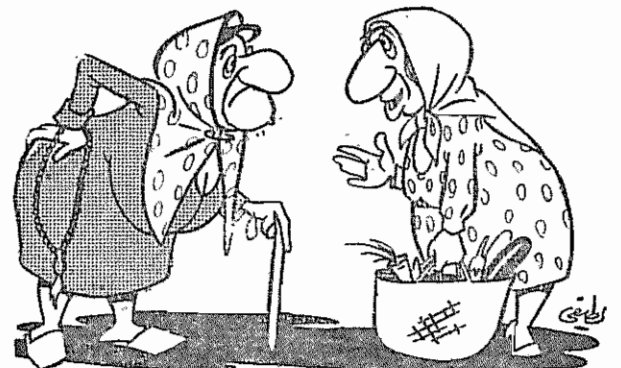
هفته گذشته وقتی که دولت
 قبلی استعفا داد، کلیه وزراء با اینکه
 میدانستند در دولت جدید هم دارای
 پست وزارت خواهند بود، مع هذا
 در وزارتخانه‌های خود حاضر شدند
 و با تمام کارمندان خدا حافظی کردند
 و باین ترتیب این موضوع مسجل
 شد که آقایان در طول ریاست
 خودشان فقط دو مرتبه در محل
 مربوطه سرو کله‌شان پیدا میشود
 یکی موقعی که کابینه
 تشکیل میشود و آنها برای سلام
 و علیک بوزارخانه سر میزنند
 و دوم موقعی که بعد از استعفا
 دولت می‌خواهند از کارمندان خود
 حلال‌وائی بطلبند!



نطق آتشین!

از شما خوانندگان عزیز چه پنهون کا کا تا هفت
 هشت ده روز قبل چشمش از مجلس آب نم‌بخورد چون
 فکر میکرد آزاد نمایندگان کی که به این مجلس رفته‌اند
 از او نهائی هستند که دلشان به داشتن تیرت نمایندگان خوش
 است و تا آخر دوره جز ذکر صحیح است و احسن نمیکند
 و این فکر موفعی به منتها درجه قوت خود رسیده بود که
 عده‌ای شایع کرده بودند جلسات مجلس هر سه ماه یکبار
 تشکیل خواهد شد و آزاد نمایندگان اکثرال در روز
 تشکیل هر جلسه مصوبات سه ماهه دولت را تصویب کرده و
 مرخص خواهند شد.
 اما هفته پیش که بر نامه دولت در مجلس مطرح شد
 و نمایندگان بعنوان موافق و مخالف صحبت کردند کا کا
 یکمرتبه توجه شد که فکرش بکلی غلط بوده و اگر خدای
 نکرده فکر خود را به ستون سه‌ماهه روزنامه انتقال میداد
 بطور قطع برای خوانندگان این توهم پیش می‌آید که کا کا
 اطلاعی از سیاست مجلس ندارد!
 البته مذاکرات آنروز مجلس را که بر نامه دولت
 مطرح بود در روزنامه‌ها خواننده‌اید با اینحال بد نیست
 قسمتی از نطق يك نماینده مخالف را در اینجا بعنوان شاهد
 مثال نقل کنیم تا بدانید که چه چیز باعث بیدار شدن کا کا
 از خواب غفلت شده است.
 «... وقتی بر نامه دولت مطرح شد آقای احمدی
 بعنوان مخالف گفتند من بر نامه دولت را يك بر نامه جامع
 و خالی از نقص نمیدانم آقای نخست‌وزیر، تا وقتی معنویات
 در سطح بالاتری قرار نگیرند کارها درست نمیشود!»
 ملاحظه بفرمائید، این يك نطق عادی يك نماینده
 مجلس نیست بلکه فی‌الواقع میتوان گفت که يك نطق
 انقلابی است! چون یک نفر بعنوان مخالف از جا بلند میشود
 و بر رئیس دولت میگوید بر نامه تو خالی از نقص و جامع نیست!
 البته ما مخالف نطقهای تند و انقلابی نیستیم و
 همچنین به آزادی بیان نمایندگان احترام میگذاریم ولی
 باید دید در شرایط فعلی که دولت کارهای بسیار مهمی مانند
 تشکیل جلسه، افتتاح مدرسه، زدن نخستین کلنگ و ساختن
 راهروی زیر زمینی درسبزه میدان در پیش دارد آیا ایراد
 این قبیل نطقها صلاح هست یا نه؟
 درست است که نماینده مجلس باید تند و بی‌پروا
 سخن بگوید ولی آخر هر چیز برای خودش يك حدی دارد.
 بهر حال امیدواریم نمایندگان محترم با توجه به
 مراتب فوق، مصاحت مملکت را در نظر گرفته و از ایراد
 نطقهای آتشین (هر چند که زهستان در پیش است و باید
 محیط مجلس را از خشکی فعلی خارج ساخت و گرمش کرد!) در يك
 محیط آرام و بی‌سرو صدا بر نامه‌های اصلاحاتی خود را
 یکی بعد از دیگری بمرحله عمل در آورد.

کا کا توفیق



نه شنیدم دولت استعفا داده بجاش به نخست وزیر خوب آمده!

میون کلوم و شیکر! خاک آره

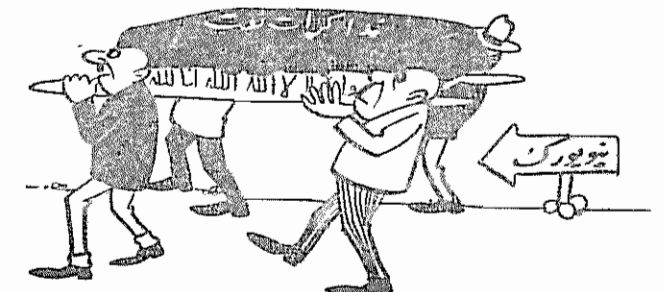
«شیکر میون کلوم صدراعظم درباره بر نامه دولت جدید»
 صدراعظم - بسیار مفتخرم که برای بار سوم مأمور تشکیل دولت شده ام.
 کاکا - تاسه نشه بازی نشه!
 خیال میکنم امروز که دو مجلس ایران مشغول کار شده اند یکی از روزهای تاریخی مملکت بشمار میآید.
 خیال میکنید قربان!
 آقایان محترم شما نماینده طبقات زحمتکش کارگر و زارع و نماینده طبقات روشن فکر و جوان کشور هستید.
 خوب شد که بهشون گفتید که بدانند!

شخصی و معین شدند خواه ناخواه برای حفظ این منافع در سر نوشت خود باید مداخله نکنند.
 خوب پس فعلا خدا حافظ تا اون موقع!
 کشور ما اینک مالا بطرف یک دمو کراسی اصیل و عمیق گام بر میدارد.
 لطفاً مواظب باشین زیاد عمیق نباشد که مادر آن کله پاشیم؟!
 «افسانه» ورشکستگی ما پشت مملکت را خمیده بود.
 و حالا «حقیقتش»
 امروز تصدیق دوست و دشمن مملکت ما یکی از استوار ترین ممالک جهان از حیث بنیه اقتصادی است.
 اونو که بعله!
 سیاست دولت حمایت معقول از صنایع داخلی است.
 بهترین نمونه معقول بودنش هم «آزادی ورود جای خارجی»!
 در سال گذشته با لغو عوارض دروازه ای کمک به یک پارچگی اقتصاد کشور بعمل آمد.
 و سر و ته یک کرباس شد!
 در مبارزه با تورم پول و ترقی قیمتها در سال گذشته توفیق کامل حاصل کردیم.
 بعله کامل کامل! ... و از جمله در مورد قند و شکر و نفت و خیلی چیزهای دیگه!
 شاخص هزینه زندگی در مرداد ماه امسال نسبت بسال قبل فقط ۰/۶ درصد افزایش داشته.
 قربان اگر باین میگویند توفیق که ما از همین امروز بساط توفیق را جمع میکنیم!

همچنین خانمهای محترمه که در مجلس حضور دارند نماینده نیمی از مردم کشور هستند، شش نفر که نماینده ده میلیون نفر باشند پس ۱۹۴ نفر دیگر نماینده چند میلیون میشوند؟!
 شما خانمها و آقایان محترم نماینده اکثریت قریب با اتفاق مردم ایران هستید.
 به! اختیار دارید، «قریب با اتفاق» چیه بفرمائید «همه»!
 رعیت سابق باید زحمت بکشند و زندگی اقلیتی را تأمین نمایند.
 و البته حالا وضعیت فرق کرده باین عبارت که باید زحمت بکشند و بدهی دولت را بمالکین تأمین کنند!
 امیدوارم هر گاه آقایان دولت را برای اعتماد تأیید فرمودند ...

مگر از خانمها انتظار تأیید ندارید که اسمشان را نبردید؟! ...
 ... ارشادهائی که به دولت خواهند فرمود در طریق سازندگی و کار مثبت و پیشرفت و تولید حس امید و اعتماد در طبقات مختلف مردم باشد.
 ما تا حالا خیال میکردیم کار نماینده ها تعیین تکلیف برای دولته حالانگوارنها به وظیفه بیشتر ندارند و اونهم فقط ارشاده؟!
 پس از آنکه اکثریت مردم ایران مستقیماً دارای منافع

« مذاکرات نفت از لندن به نیویورک منتقل شد » - جراید



« مذاکرات نفت ! »

نکته

نکته ها و خبر های دست اول گرم و داغ و شیرین از جلو و عقب و پس و پیش و کنار پرده که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمیشود و نقل آنها فقط بطور درگوشی آزاد است!

نکته اول - مهمترین حوادث دو هفته اخیر، سیل خانمان بر انداز مازندران و کرمانشاه است که طبق آمار «مؤسسات گالوپ وطنی» تا بحال چندین نفر را با خود برده است.

این خبر در عین حال که تأثر انگیز است از دوجبه قابل توجه می باشد، اول اینکه بعد از چند ماه سکوت و رکود، بار دیگر بازار شیر و خورشید فر مرز و بوم پیدا کرد و بدنبال جاری شدن سیل، سیل کمکهای «زبانی» بطرف مازندران و کرمانشاه سرازیر گردید که بیم آن میرود، این بار، مردم آسیب دیده این دو استان، خدای نکرده در زیر بار پتوهای ارسالی خفه بشوند مبعذایک مقام مطلع اظهار میدارد که نانهای ماشینی ارسالی که از حیث قد و قواره درست شبیه آجر فزاقی است، گرچه بحد تغذیه نمی خورد ولی لاقل این حسن را دارد که با آنها میشود ساختمانهای خراب شده از سیل را تجدید بنا نمود. دوم آنکه، آن خدا بیامرزهایی که سیل اجسادشان را مفت و مسلم برده از شر آتوبوسهای قراضه فلان تورو بهممان تور راحت شدند و بجزرات میتوان گفت که: در عمر خود هرگز باین آسانی و راحتی مسافرت نکرده اند.

نکته دینگر: يك خبر بهجت اثر حاکی است که پس از حادثه سلطنت آباد، اینک پرونده قاتل «پروین» نیز بجزبان افتاده و آنرا از طریق اداری به اداره فنی دادگستری فرستاده اند تا بقول خودشان «اگر اداره فنی اجرای حکم اعدام را لازم دانست دستور مقتضی صادر شود» و اگر هم لازم ندانست باز مدت یکی دو سال، علی گودرزی در زندان دوش آب سرد بگیرد و استراحت کند.

گفته میشود که چنانچه اداره فنی، بعامل فنی تأخیری در صدور دستور اعدام نکند، شهر بانی مکلف است که در عرض ۴۸ ساعت قاتل را بدار بیاورد.

کاکا و برو بچها امیدوارند که مقامات محترم دادگستری مواظب باشند تا خدای نکرده دستور اجرای حکم بوسیله پست سفارشی بشهر بانی فرستاده شود، چون در اینصورت «علی گودرزی» تا فروردین ۱۳۴۵ نیز مهمان مقامات زندان خواهد بود و دلیلش هم اینست که نامه سفارشی

قصه

این قصه شنیده ام ز یاری پیری به پس بوقت مردن، اینگونه سخن نموده آغاز «میکوش بهر ورق که خوانی هر جا که نوشته است «ارزان» گر گفت کسی که این بود «خوب» ز بهار بهر کجا که هستی، هر چیز که دیدی و شنیدی اینگونه گمان بکن کز آغاز گر گفت تو سکنیه سلطان بوسید جوان غنتری را باخویش چنین بگو، «یقیناً» زمین راه تو دستگار گردی زمین راه رسی بهر مقامی یک لحظه گرسنه هم نمائی سرکش نشوی که مرد سرکش شاعر ز ازل نوشته این پند «مسکین خراگر چه بی تمیز است»

مادام نهبو باعصابت گفت: «ویتنام تمام پولهای را که آمریکا بعنوان کمک بآن داده بر خواهد گرداند» - جراید

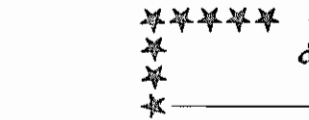


مادام نهبو به عمو سام - ما چه هامو پس بده پولها تو بگیر! ؟

در کشور گل و روغن نباتی با هرگز بدست طرف نمیرسد یا اگر برسد دوسه سال بعد میرسد!

نکته دینگر - چون در ماه های اخیر، کلیه آسایشگاههای مسلولین ظرفیتشان تکمیل شده است لذا مقامات اداره چاه نمائی به صاحبان بنزهای گازوئیلی سواری اخطار کرده اند که هر چه زودتر نسبت به تغییر موتور خود از گازوئیلی به بنزینی اقدام عاجل بنمایند.

یک مقام مطلع شرکت زائد از قول آقا شجاع واحدی، در جواب این سوال خبرنگاران که برسیده بودند پس تکلیف اتوبوسهای گازوئیلی شرکت زائد که دود هر کدامشان دست دودکش آشپزخانه را از پشت بسته اند چیست گفت: - چون با وضع فعلی که شرکت زائد دارد، از لحاظ مالی، قادر به تغییر موتور اتوبوسهای شرکت نیستیم، لذا اقرار بر این شده است که در صورت لزوم، بجای تغییر بقیه در صفحه ۱۱



« لال »

بشنیده ز مرد کله داری! گاه سکرآت و جان سپردن، کای جان پدر تو بشنوائن راز تا معنی آن تمام دانی، معنائش «کران» بود پسر جان آن خوب «بد» است و گشته مقلوب هر گوشه که رفتی و نشستی، پندار که از ازل ندیدی چشم تو نگشته هیچگه باز یک روز کنار یک خیابان کن پیشه ضعیف! پروری را این مردک نره خر بود زن! روی خر خود سوار گردی یک پخته نگویدت که خامی یک روز اسیر غم نمائی با پای خودش رود در آتش این پند که هست همچنان قند: چون بار همی برد عزیز است!

مادام نهبو باعصابت گفت: «ویتنام تمام پولهای را که آمریکا بعنوان کمک بآن داده بر خواهد گرداند» - جراید



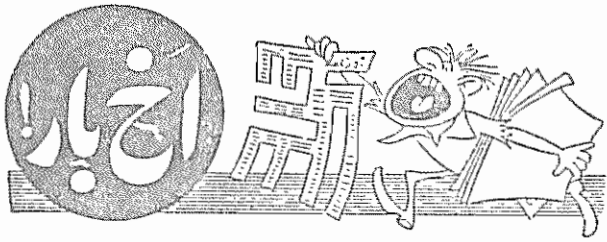
مادام نهبو به عمو سام - ما چه هامو پس بده پولها تو بگیر! ؟

پند هفته:

آقای عزیز

- اگر وقتی از دور چشمتان
- باتوبوس شرکت زائد خورد
- و برای رسیدن بوصل اتوبوس
- بمسابقه دو خود با اتوبوس
- رساندید و اتوبوس حرکت
- کرد و گوشتان آویزان شد
- برای آنکه جلوی دخترها
- خیط نشوید رفتن اتوبوس
- رابروی خودتان بیاورید و
- همانطور بدوبدن ادامه
- دهید و چنین وانمود کنید
- که اصلاً دنبال اتوبوس
- نمیدوید (!) چون من این
- کار را نکردم و چند تادختر
- خانم بریش تراشیده ام
- خندیدند!

«مسعود»



باید بالا بره رشد سیاست
تا روشن شی باوضاع زهونه
فزون گردد شعور دیلمه‌سایت
بخون اخبار مارو دونه دونه
م - شبدر

سیل قسمتی از کرمانشاه را ویران کرد و عده‌ای کشته و مجروح شدند
ملیعت هم عجب بیداد کرده
خوب عزرائیلو از خود شاد کرده
خصوصاً دسته گلپای اخیرش
لت‌ریار کردنبا و مرگ و میرش
آخه کم‌نگو فتنگ داشته‌مش و روز
اینم یک قوزدیگه روی اون قوز

دانشجویان مازندرانی ۱۰۰ هزار ریال برای سیل زده‌گان شمال جمع کردند

و اما موضوع جمع اعانه
حقیر که معتقد بر این عقیده‌ست
که تا یک همچو شیر خورشید علم هست
چرا دانشگاهوارده تو این لیست
که در اینکار او واردتر از ماست

سیاست کلی دولت «حمایت معقول» از صنایع داخلی است.
(صدر اعظم)

دلا از ما بگو با صدر اعظم
سیاستهای «معقول» کر که اینه
سیاستهای نامعقول بگو چیست؟
اگر گفتی؟ ببت فوراً میدم بیست

۵۰ جوان تکراسی با دختر ۱۸ ساله مادام نهو «رانده‌وو» گذاشتند.
بنامز اشتباهی مادامزل را «نرولاسپای» این آرام دل را
دکه با «تکراسیان در حال لاسه» بگو با ما «جیگر» پس چی می‌ماسه
عزیز چون کنترل کن «رانده‌وو تو» بنامز راسی پوست روتو
یهو تیشه نذار بر بیخ ریشه!

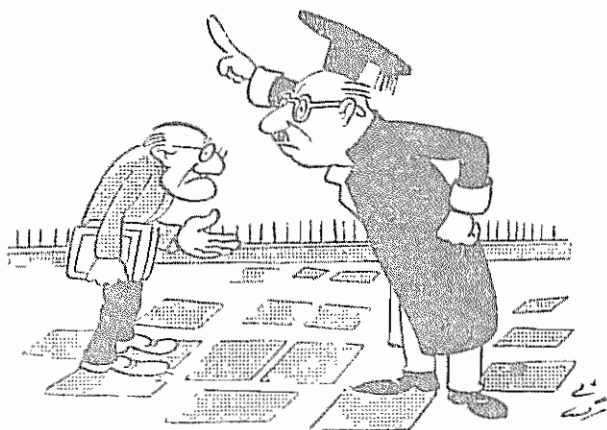
کندی بمناسبت روز ملی ویتنام پیام گرمی برای «تگودین دیم» فرستاد

اگر ریگی بکفش حضرت نیست
اگر از مرگ بوداها غمینی
تو که هی میزنی بر نمل و بر میخ
چرا ریش‌پهن و کوسه در میاری؟
پیام گرم و نرمت واسه چیست؟
چرا با قاتلشون اینچینی؟
نمیدونی که مینوسن تو تاریخ
اداهائی که لوسه لادر میاری؟

در صورت عدم توافق، «اوپیک» مجبور خواهد شد با «وسائلی» حرف خود را بکرسی نشانند

مرامت را بقریان آی «اوپیک» جان
دیدنی با التماس و با تقاضا!
نگفتیم ما برات از روز اول؟
که با کسرسیوم، بازی نمیشه
نگفتیم تا نیفتادی خودت «خفت»
مرامت را بقریان آی «اوپیک» جان
نخواهد رفت این زانو «سرزا»
خودت را هی نکن جانا معطل
که با حرف «فقط» راضی نمیشه!
براشون «شل» نیا، چون میخوری
(سفت)

«غیبت دانشجویان بیش از یکماه موجب معرفی آنان به نظام وظیفه میشود» «جراید»



بیا بدر برو خودتو به نظام وظیفه معرفی کن.
واله من یکبار خدمت سربازی‌ام را انجام دادم، دیگر دوباره قبولم نمی‌کنند!!

راه باز!
لابد اطلاع دارید که هفته گذشته برای «توسعه معابر» تصویب نام‌جدیدی صادر شده است در محافل معابری گفته میشود که پیش کشیدن مسئله توسعه معابر و صدور تصویب نامه جدید برای آن در شرایط فعلی بسیار ضروری بنظر میرسید زیرا در صورت «توسعه یافتن معابر» به جوانانی که برای کار بدستگاه مراجعه میکنند با اطمینان بیشتری میشود گفت:
- کار موجود نیست. هر جا میخواهید برید برید، «راه باز» جاده دراز»

زایشگاه جدید
اداره کل مالیات بر درنیامد اخیراً اقدام بتأسیس زایشگاهی کرده است که در آن، علاوه بر خاننها، مردهای پنجاه ساله هم بهزائیدن می‌افتند زیرا بمحض مشاهده پیش‌آگهی، پیش درد و پس درد، یکمرتبه زور آورده و در نتیجه، آقای مؤدی محترم، راحت و بی دردس فارغ میشود و زلخت مادرزاد عازم دولترای خود میشود.
تأفرصت باقی است بشنابید و مزه زائیدن را با وجود «عدم وسایل زایسان» بخشید که خیلی عالی است، یعنی هر کس که زائیده تعریف کرده.

«شوهر مادام نهو» گفت من نمیتوانم زخم را کنترل کنم!
جراید
«زارع الشعراء»
هر د لا یوز!
تو که نیستی قادر ای مرد جنگی
کنی کنترل کارهای زنت را
بگو با من از راه لطف و صداقت
چسان کنترل میکنی میهنهت را!؟

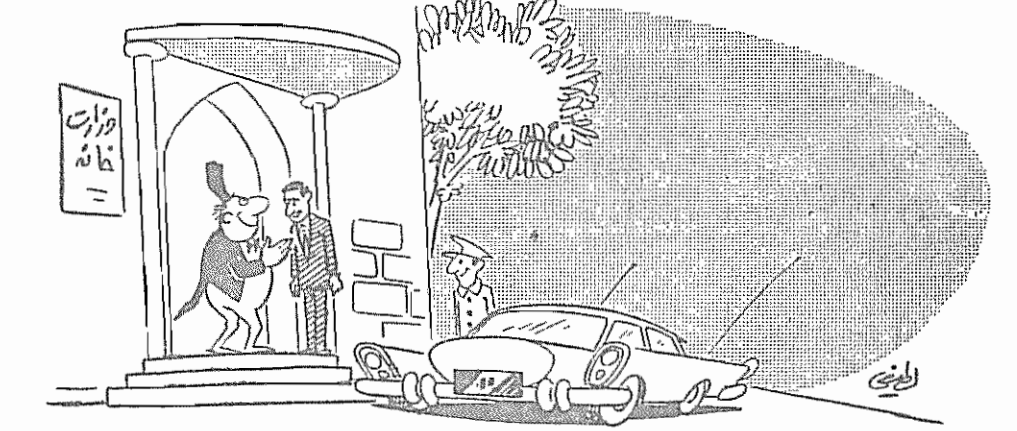
«... ملت جوانی را از سر گرفته...» - از نطق صدراعظم



جوانی است و هزار آرزو!

تذکر به بیکاره‌ها!
بدینوسیله با اطلاع بیکارانی که صبح‌ها برای گرفتن کار به ادارات و مؤسسات مراجعه میکنند و عصرها به پرسه زدن در خیابانها میپردازند می‌رسانم که اگر صبح‌ها هم کار مراجعه بشه سازمانها را ول کنند و مانند عصرها مشغول قدم زدن در خیابانها بشوند جزء بیکاران «تمام وقت» شناخته خواهند شد و «از مزایای آن استفاده خواهند کرد!» و در غیر اینصورت مثل بیکاران نصف وقت خواهند بود و دولت در این مورد هیچگونه مسئولیتی را گردن نخواهد گرفت!

۱- دولت استعفا کرد و فردایش علم باهمان وزراء دولت جدید را تشکیل داد
۲- وزراء هنگام ترک وزارتخانه با کارمندان خدا حافظی کردند «جراید»



وزیر - خوب خدا حافظ تا فردا!؟

مبارزه با بسوادی
ماده سوم برنامه جدید دولت میگوید:
«برنامه تعمیم تعلیمات ابتدائی و «مبارزه» با بی سوادی بشدت اجرا میشود»
- با این حساب از این پس دادن شهریه مثل دادن مالیات اجباری میشود و دیگر کسی نمیتواند از پرداخت شهریه و خواندن درس، شانه‌خالی کند زیرا صحبت «مبارزه» با درس خواندن در میان است.

توسعه «ادغام»
بمناسبت مد شدن «ادغام» در ادارات و سازمانهای دولتی بخش «ادغام‌اسیون!» توفیق بکلیه افراد معیل شندر قاز حقوق بگیر توصیه میکنم که به پیروی از روش ادارات و سازمانها که هرچه اداره عام‌المنفعه است همه را در هم ادغام میکنند. از این پس «صبحانه» و «شام» خود را در «ناهار» ادغام کرده و روزی یک وعده غذا بخورند که البته برای بهداشت ایشان نیز بسیار مفید است! ولی اگر یکوقت خوس گردند که در مورد لباس خود نیز از متد «ادغام» استفاده نمایند لطفاً کت و پیراهن را در شلوار ادغام کنند نه شلوار را درکت و پیراهن!

روزنامه کیهان اسم نخست وزیر را، هنگام معرفی دولت جدید در مجلس، «مهندس نخست‌وزیر» نوشت. کاکا توفیق:

«نگار من که بمکتب نرفت و خط نوشت»
ز بس کلنگ چپ و راست زو مهندس شد!



فوتینا!

نامه زبیر از طرف «عده ای از اهالی محترم» برای کا کا توفیق رسیده که جهت «دلخوشکنک!» همان عده در روزنامه چاپ میکنیم «مقام، جترم وزارت خنده خانا توفیق؟»

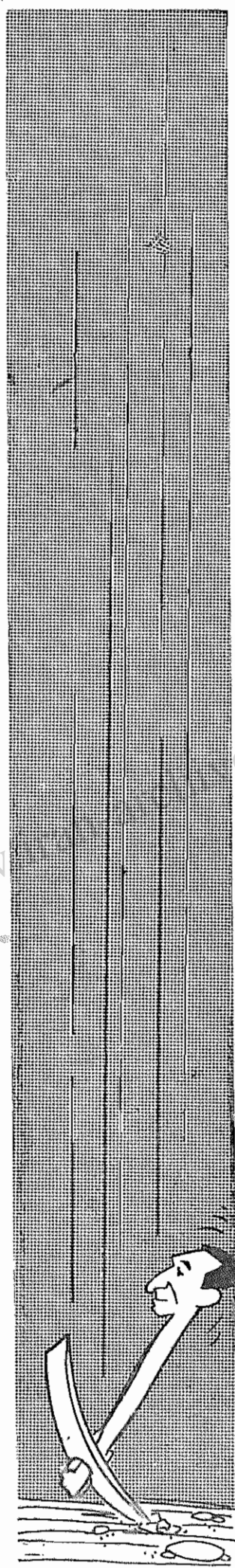
وزارت باد گستری اخیراً تصمیم گرفته است که برای مبارزه با قاچاق تصویب نامه ای به این مضمون که «قاچاقچی حق حیات ندارد» بتصویب هیئت دولت برساند و لابد بعداً هم از نمایندگان محترم مجلس شورای ملی بخواهد که آنرا تأیید کنند! در صورتیکه بنظر ما اجرای این تصویب نامه اگر محال باشد حتماً به اشکال کلی برخورد میکند چون الآن یک عمری است که همه ما آدمهای خورده پا قاچاقی زنده هستیم و اگر بخواهند بکلی جلوی قاچاق را بگیرند آنوقت باید از خیر همین نفس زرده ای هم که می کشیم بگذریم و دور از جان آنهاییکه این تصویب نامه را میگذرانند غزل خدا حافظی را بخوانیم!

پیشنهادهای قسطی!؟

در اینموقع که وزارت جلیله معارف شهریه دانشگاه و مدارس را قسطی کرده در محافل «فرهنگی» این ترس وجود دارد که دانشجویان و دانش آموزان اقساط بعدی خود را نپردازند پیشنهاد می کنیم مقامات خیلی محترم فرهنگی کتابهای درسی آنها را هم بجای اینکه به فصل های مختلف تقسیم کنند مثل فصل اول، فصل دوم ... به قسطهای مختلف تقسیم نمایند و همچنین بجای امتحانات نلک اول و دوم و سوم امتحان قسط اول و قسط دوم و قسط سوم از آنان بعمل بیاورند تا دانشجویان و دانش آموزانیکه قسطهای خود را سر موعده نپردازند نتوانند قاچاقی درس بخوانند و دین «مادی» خود را به مقامات «معنوی» بپردازند؟!؟

بمنافع وطن که کمک ایله دی، بیشتر نفت استخراج اولار، نفت که بیشتر استخراج اولدی، من «آقا» اولارم!! سن هم میشوی «خانم»!! در اینصورت ملاحظه ایلرسن که در بوجور کارها فهم ولیاقت لازم دور که همه که مقدور نیست. و حالا فهمیدی که اگر من و سنه برق نمیدهند منظور مخصوصی در بین یو خودور، فقط میخوانند نفت بیشتر، آنهم نا چراغ نفتی مصرف اولسون که شرط اول در بوجور راهها هم دود چراغ خوردن است. هر نه بیشتر دود چراغ بخوری تازه آبری خاصیت هم دارد که سینتهات پخته میشود! کمتر غذا میخوری که آنهم بیرراه دیگر در جهت تکثیر مواد غذائی است. پس ملاحظه بویور دور که بیزیم محیط دن، همه کارها حکمتی دار، منها من وتو بیلمز» تشریف داریم!

«دولت علم استعفا کرد»
«علم مجدداً مأمور تشکیل کابینه شد»



کلنگ از آسمان افتاد و نشکست!!
دامنگیر!
سپور اولی - ایندفعه دامنگیر همه شد.
سپور دومی - باشه تا دیگه
بعد از این بما متلک نکن!

آگهی های تجارتي در ۱۰ ثانیه

«روغن چاخان!»

(خواننده: آغای قوی بنیه!)

- آگه کافور میخوای روغن چاخانه ...
از اون بدتر میخوای روغن چاخانه!
چقده پر و ازین روغن چاخانه...
(موزیک): دیمبل و دیمبل - دیمبل و دیمبل!
- بدترین روغنا، روغن چاخانه!
تو همه آشغال دونا، روغن چاخانه!
خوراک خل و دیوونا، روغن چاخانه ... - جونم، روغن چاخانه - جونم، روغن چاخانه!
(موزیک): دامبول و دامبول و - دامبول و دامبول!
- روغن پر «خاصیت» روغن چاخانه!
مال تغییر جنسیت روغن چاخانه!؟
تو همه آشغال دونا، روغن چاخانه - جونم، روغن چاخانه
جونم، روغن چاخانه...

توضیح: اگر رمقی برایتان باقی مانده باشد میتوانید این تصنیف را یکبار دیگر هم بخوانید!



تنی چند از کسبه دیار عجم را در حجره «تلیفون!» نبود پنداشتند آتش دهن سوز است. تقدینه ها فراهم آوردند و گریبانها دریدند و جنجالها بپا کردند که ما «تلیفون» می خواهیم نه یکی و نه دو تا بلکه سه تا چهار تا. چندانکه دیگران مرایشان را نصیحت کردند و از اینکار بازداشتند نتیجه نمی بخشید. پیری چشم دریده و کلاسی جهان دیده که حرفش را چون کاغذ زرمیبردند و توصیه اش را س نیکو میخواندند گفت من این قوم را آرام کنم. آنگاه «توصیه» آغاز نمود و برای هر یک نمره «تلیفونی» اخذ کرد.
متقاضیان پس از چندی از این آفت جان، بجان آمدند و از کرده پشیمان گشتند ولی ایشان را مهر سکوت بر لب بود چه خود کرده را تدبیر بود!

از آن تاریخ بیعد بازار سیاه «تلیفون» از بین برفت و دکان شرکت «تلیفون» از رونق بیفتاد و دیگر احدی را تقاضای «تلیفون» نبود. مردم را این موضوع عجب آمد.
پرسیدند در این چه حکمت بود: پیر گفت: از اول مضرات آنرا ندیده بودند و قدری تلیفونی را نمیدانستند - قدر عافیت کسی دانده بمصیبتی گرفتار آید!
«شعر»
بی پولی و افلاس و گرانی شده دمساز
مائیم که قادر بشائیم در این بحر
ای بی تلفن شکر خدا کن که اقلا
آسوده ای از شر «تلیفان»! تود را این شهر
«چراغ موشی فنا بادی»

دستگاه جدید

یکی از کمپانیها آگهی کرده که جدیدترین دستگاه فرستنده و گیرنده برای ما رسیده است. این دستگاه گیرنده فرستنده مخصوص کنترل کردن وضع بیهارها در اسرع وقت میباشد زیرا وقتی تکمه آن را فشار دهید حالات کلیه مر یضا را گزارش میدهد و اگر مر یض حالش وخیم بود پزشک معالج خیلی زود خواهد فهمید....
در حالیکه مر یضخانه های وطنی، کمترین احتیاجی باین دستگاه ندارند چون همین قدر که در بان مر یضخانه، از ورود مر یضی جلوگیری کند مسئولین مر یضخانه فوراً به «حالات» او پی برده و خواهند فهمید که آدمی است بیچاره و بی پارتی و دارای بیماری شدید نزدیک به موت!

بزرگترین جنایتی که تا بحال در تاریخ اتفاق افتاده در

قتل رضاوردی ^{مقابل} کودک هفت ساله دبستانی «پیشیزی ارزش ندارد!»
چنگیز خان انگشت کوچیکه قاتل هم حساب نمیشه!

پنجشنبه ۹ آبان ماه ۴۲ - شماره (۱) ۵۹۶۲۰۶۸۱



روزنامه کثیرالانتشار «سیاسی»!

سراسر حوادث و بزن بزی!

با عکس و تفصیلات واسم واسامیه (!) کشته شدگان!

نقش رستاخیز میلی در جریانات اخیر و سیر تحولی آن

قاتل بدار آویخته شد

چاک دهن سیروس احمدیان را تیغه کردند!

از زمان هلاک و خان تا بحال و بقیه قضایا

یکی از رجال سر شناس

گفت: حقیقتاً متأسفم!

شلوار مقتول قد کشید و تبدیل به

شلوار متهم شد! - جل الخالق!

فولکس واگن مرموزی که مأمورین در جستجوی آن بودند
بطور ناگهانی پیدا شد

مخرب بی‌بته ما بعد از شش شبانه روز تلاش بی نتیجه
عاقبت نتوانست با پدر کودک مصاحبه کند و این عدم موفقیت در
واقع برای رکن چهارم شروطیت ننگ آور است!

جریان روز

قتل فجیع کودک هفت ساله و
اعترافات ضد و نقیض سیروس
احمدیان متهم هفده ساله، الحق
والانصاف ارزش آنرا دارد که مسائل
مهم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی
روز را تحت تأثیر قرار بدهد، حتی
خبر باز شدن مجلسین را خیلی بی اهمیت
تراز آنچه هست، جلوه دهد!

پدران و مادران حق دارند که
در خانه رابروی بچه‌های خود قفل
کنند و از مدرسه رفتن آنها
جلوگیری کنند. چون با این کار
هم عرض خود را بر نهدند و هم اولیاء
امور را در زحمت نینداخته‌اند؟!
البته آن يك عده قلیلی که
موفق شده اند شهریه مقرر را بپردازند
و بچه‌های خود را بمدرسه بفرستند،
بهیچوجه چنین حقی را نخواهند
داشت چون وقتی بتوانند شهریه
مقرر را بپردازند حتماً استطاعت
نگهداری کلفت و نوکر ولله راهم
دارند و میتوانند به این وسیله از
کودکان خود کاملاً محافظت کنند.
بقیه مردم نیز که بلا تشبیه مثل
حضرت رسول (ص) شعار «الفقر فضی»
(فقر، فخر من است) را پیشه خود
کرده‌اند و در هفت آسمان يك
ستاره ندارند و بطریق اولی خانه و
زندگی درست و حسابی هم ندارند
که درش رابروی بچه‌ها قفل کنند،

قبل از شروع مطلب باید توجه خوانندگان عزیز را به این نکته جلب کنیم که اگر چه در حال حاضر قریب سه هفته از قتل کودک هفت ساله دبستانی میگذرد و موضوع به آن گرمی و داغی روزهای اول نیست معذالک ما برای اینکه قافیه را نباخته و از دیگران عقب نیفتاده باشیم اقدام به تهیه «رپرتاژ» زیر کرده و بعنوان تحفه نطنز تقدیم خوانندگان عزیز می‌نمائیم!

علت تأخیر این «رپرتاژ» «با عکس و تفصیلات» هم این بوده که اوائل کار یعنی موقعی که هنوز، تا این اندازه سرو صدای جریان بلند نشده بود و رونو موضوع را به این گنده گی کرده بودند، خبر نگاران سیاسی ما که متأسفانه ایرانی اصیل هستند و مطابق معمول عقلاشان از پس کله‌شان می‌آید (!) خیال میکردند که اخبار سیاسی و اجتماعی قاعدتاً بدر خور تر از اخبار قتل و جنایت است و اهمیت بیشتری دارد، بهمین جهت هم موضوع قتل را ول کردند و رفتند يك چند روزی دور و اطراف «دولت» و «شورا» و «ننا» پلاس شدند ولی چون آنطرفها «هیچ خبری نبود» با دست خالی به اداره روزنامه برگشتند و بعلمت این اشتباه بزرگ با سرزنش های متصل کاکا توفیق هواجه شوند و کاکا توفیق با تغییر بآنها گفت:

«هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم!» این بود که خبر نگاران ما برای جبران مافات فوراً با دیگران هم عقیده شدند و برای تهیه اخبار نان و آبدار مثل قتل کودک دبستانی عازم اداره ناآگاهی و سایر نقاط مهمه شدند و بعد از چند روز تلاش شبانه روزی، عاقبت الامر موفق شدند «رپرتاژ» ناقابل زیر را تهیه و در اسرع وقت تقدیم خوانندگان عزیز بنمایند. در خانه از این که حروف روزنامه ما بدرشتی حروف روزنامه‌های خبری نیست و با این جهت نمیتوانیم آنطور که باید و شاید موضوع را گنده و سینما اسکوپ! جلوه بدهیم، از پیشگاه خوانندگان عزیز معذرت خواسته امیدواریم که در آئینه نزدیکی این عیب بزرگ خودمانرا جبران کنیم.

آمین یا رب العالمین!

بعد از اظهار تأسف بلند بالائی
که مجلسین از قتل رضا دودی
کرده‌اند اینک اطلاع میرسد که
چند روز پیش از مقامات غذائی؟!
درخواست شده که برای روشن شدن
جریان قتل و پیدا شدن قاتل اصلی
از خود رضا دودی که ناظر جریان
بوده و بهتر از همه قاتل را می‌شناسد
تحقیقات لازم بعمل بیاید. اگر چه
این فکر خیلی عاقلانه بنظر میرسد
و عمل کردن بآن چندان مشکل هم



فیلادلفیا - خبرگزاری ینگه
دنیا: دوسال پیش در یکی از خانه
های شمال شهر فیلادلفیا چاه عمیقی
حفر شد ولی هر چه مامورین سازمان
جاسوسی «سیا» ته چاه را جستجو
کردند، «کودک هفت ساله» ای در
آنجا پیدا نکردند!
پکن - خبرگزاری چین:

اطلاعیه رئیس دانشگاه آکسفورد
انگلستان در باره قتل رضا
دودی!
روز گذشته رئیس دانشگاه
آکسفورد واقع در انگلستان طی نامه
بلند بالائی که با اداره روزنامه
فرستاده اعلام داشته است که:
اداره محترم روزنامه توفیق
رضادودی، محصل این دانشگاه
نبوده و مدرسه‌ای که نامبرده در آن
تحصیل میکرده است حتی شباهت
اسمی هم به دانشگاه آکسفورد ندارد
خواهشمند است مراتب را برای
روشن شدن افهام عمومی در آن
روزنامه فکاهی امر بدینج فرموده

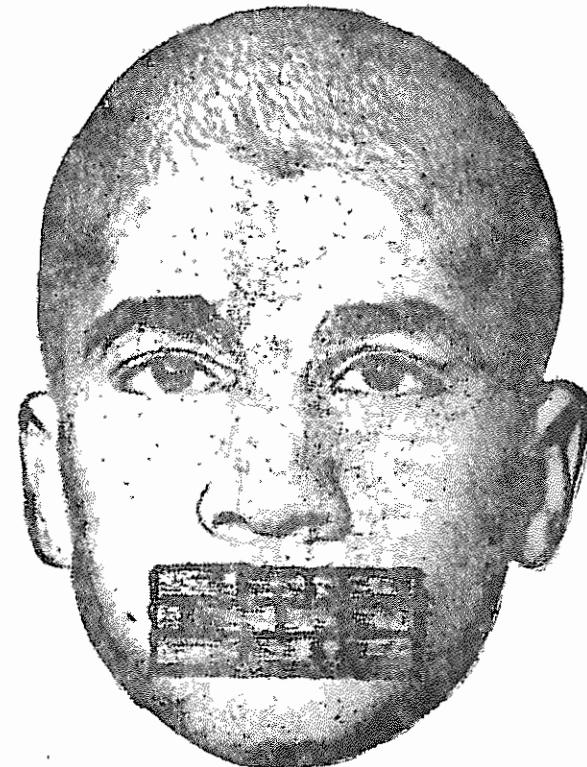
قاتل
پروین
هم یکی از هزارها
«شخصیتی!» بود
که از حادثه قتل
کودک دبستانی
«اظهار تأسف کرد!»
قاتل پروین در
حالیکه چشمپایش
را برای مخبر ما
خمار کرده بود (!)
و خیلی «مکش مرگ»



تکذوب!

که بچه‌ها هم بالاخره برای خودشان خدائی دارند و اگر هم فنا فی الله بشوند چون معصوم هستند بگراست میروند بی‌بخت و سعادت مند میشوند؟! خوش بجا لئون!

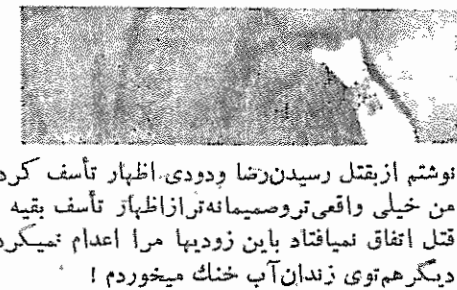
چاک دهن سیروس احمدیان را تیغه کردند!!



چون سیروس احمدیان متهم اصلی قضیه کودک دبستانی ضمن اعترافات خود، صریحاً به مأمورین مربوطه اظهار کرده بود که: «فقط من مقصر نیستم» و ذکر همین جمله، بعلت بی چاک و بست بودن دهن متهم ممکن بود باعث شود قضیه بجای باریک بکشد و خدای نکرده دست دیگران هم بند شود، لذا روز گذشته چاک دهن نامبرده را تیغه کردند و برای اطمینان بیشتر رویش راه کل گرفتند؟!

این «نزهت» همان «کودکی» است که سیروس احمدیان کیف و کتاب و مداد رضا و دودی را به او داده است؟!

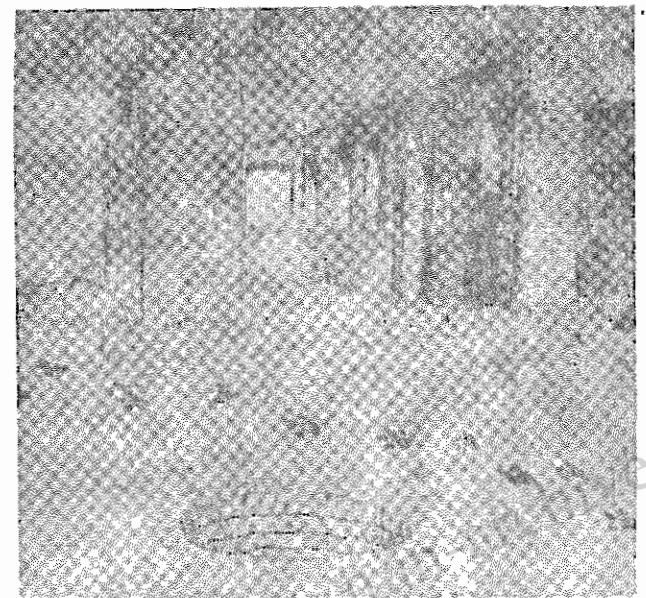
روز گذشته مادر طفل (1) به دایره حوادث روزنامه توفیق مراجعه کرد و گفت پسر من بعد از اینکه یک عمر بدون کیف و کتاب و مداد بمدرسه رفت پرپر از این کیف و کتاب و مداد از غیب برایش رسید که آنرا هم مأمورین اداره ناآگاهی از چکش درآوردند!



مثل خیلی‌های دیگر، منم طی نامه‌ای که برای وزیر دادگستری نوشتم از بقتل رسیدن رضا و دودی، اظهار تأسف کردم ولی اظهار تأسف من خیلی واقعی‌تر و صمیمانه‌تر از اظهار تأسف بقیه بود چون اگر این قتل اتفاق نیفتاد باین زودبیا مرا اعدام نمی‌کردند و یک چند سال دیگر هم توی زندان آب خنک می‌خوردم!

توفیق: عین نامه رئیس دانشگاه آکفورد برای استفاده مأمورین محترم اداره ناآگاهی درج میشود و امید کامل حاصل است که این نامه محرمانه، پرده از اسرار قتل کودک هفت ساله بردارد و افکار مردم را چند روزی بخود مشغول دارد!

دیروز کشف شد که یکنفر دیگر هم در قتل رضا داشته!



این عکس خرابه و چاهی است که کودک دبستانی را در آنجا کشتند. خبرنگاران زبر و زرنگ و باهوش ما (که از خیلی خبرنگارهای دیگر هم باهوش ترند!) دیروز کشف کردند که در جریان قتل رضا و دودی باید پای یکنفر دیگر هم در میان باشد و آن سگ و لگرد ننه مرده است که از قرار پریش از توی لجن‌ها یک تکه استخوان پیدا کرد و با پای لجنی، شب از کنار چاه خرابه رده شده و رفته گوشه خرابه آنرا سق بزند؟!

در شهر کتایب

خبر نگارسیار ما از بوشهر گزارش میدهد که از هفتاد سال پیش در اثر قتل کودک هفت ساله دبستانی آب یک چاه خشک شده و مردم در مضیقه بی‌آبی گیر کرده‌اند؟! همچنین طبق گزارش منبر ما در شمیران، اولین کسی که فهمید شلوار مشکوفه در خانه پرویز غرائی متعلق به مقتول نیست یکی از خوانندگان قدیمی و سردو گرم چشیده روزنامه توفیق است که در حال حاضر قریب نهد سال دارد و یک چشمش هم نابینا میباشد!

ضبط و بوسیله «سنجاق ته کرد» مخا بره کرده است پسر خاله دسته ضمیمه پرونده شده است؟! دیزی همشاکر دزدی رضا با این بطوریکه خبرگزاری آلمان تیله انگشتی بازی میکرده است!

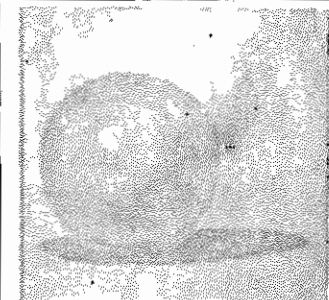
نامه با کرم

نامه خواجه

حافظ

بدنبال اظهار تأسفهای پشت سرهمی که از طرف نمایندگان و سردمداران و هیئت دولت و غیر ذالک صورت گرفته است، نامه زیر نیز از طرف خواجه حافظ شیرازی امروز صبح قبل از طلوع آفتاب بدفتر روزنامه رسیده است: «جناب آقای کاکا توفیق»

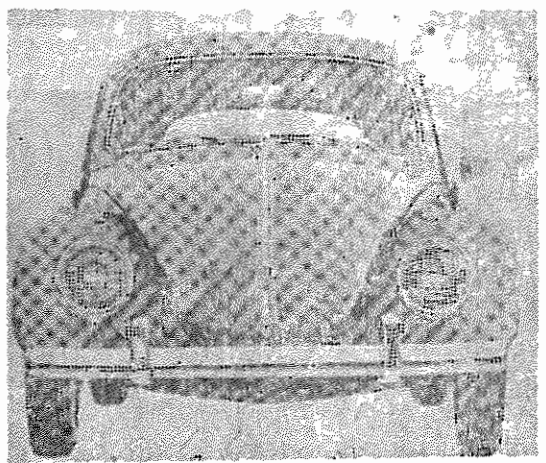
چون تنها کسی که در این چند روزه از قتل کودک هفت ساله اظهار ناراحتی نکرده بود من بودم لذا جهت تکمیل پرونده «اظهار تأسف» و تسریع در پیدا کردن قاتلین اصلی(؟) بدینوسیله تأسف بی پایان خود را بحضور آنجناب عرض میکنم و امیدوارم که دفته‌های بعد انشاءالله پیشدستی کرده تنبلی اینمربته خود را جبران نمایم! ارادتمند: خواجه حافظ شیرازی مقیم شیراز!



درست ۴۸ ساعت بعد از قتل رضا و دودی این تیله انگشتی در جیب پسر خاله دسته دیزی یکی از همشاکر دیزهای رضا پیدا شده که توسط مأمورین مربوطه فوراً

بخاک چین یک حلقه چاق عمیق در فاصله ۶۰۰۰ کیلومتری مرز چین حفر کردند!!

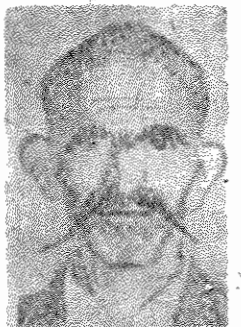
و به وقت دیگری هو کول شد. - انشاءالله آندیا!



این همان فولکس واگنی است که بوسیله آن رضا و دودی را به محل جنایت «نبرده‌اند» بنا باظهار خبر نگار ما، در حال حاضر هزارها فولکس واگن نظیر این، در تهران و شهرستانها حتی در اروپا و آمریکا آزادانه در خیابانها پرسه میزنند و پلیس بهیچوجه منالوجه آنها را توقیف نمیکند! جل الخالق!

نیازمندیهای خصوصی

استیضاح



نبرد کا روز

زیر چاپ

در آخرین لحظاتی که روزنامه زیر چاپ میرفت یکنفر آدم ناشناس بنام سید علیقلیخان حسینقلیخانی توکل فرد تهرانی زاده بدفتر روزنامه تلفن کرد و گفت:

یکساعت پیش بقال سر کوچه ما که با منزل دختر عموی پسر دانی مقتول چهارتا خیابان بیشتر فاصله ندارد، ورشکست شد و تمام موجودی او را طلبکاران بین خود قسمت کردند! ناشناسی اضافه کرد که چون هیچگونه رابطه‌ای بین ورشکست شدن بقال مزبور و حادثه قتل وجود نداشت، مأمورین مربوطه از نیمساعت پیش با لباس مبدل تا شعاع یک کیلومتری اطراف دکان را احاطه کرده و رفت و آمد طلبکاران را زیر نظر گرفته‌اند؟!

یکی دوتا از روزنامه‌های خبری سراسر زد و خورد و حوادث بزن بزنی عده‌ای آدم فلجماق و باجماق که بتوانند قتل سرو صدادار راه بیندازند سوژه‌های نان و آبدار تهیه کنند بطور آزمایش بکار مشغول میکنند و در صورتیکه نتیجه کار آنها رضایت بخش باشد حاضرند هیئت تحریریه خود را بیرون کنند! و اینها را برای همیشه بجای آنها استخدام کنند! واجدین شرایط به زیرستون حوادث، دست‌چپ دردم مر اچنه کنند؟!

اندر نامه نویسی به «فردوسی طوسی» و گرفتن ایرادهای بنی اسماعیلی! به آنشاعر گرانمایه و تقاضای جواب کردن

ز گهواره تا گور دانش بجوی!...

که هستی بکار سخن اوستاد
بیا و کنارم نشین ساعتی
کنون با تو خواهم کنم درد دل
نباشد هم اکنون مرا دسترس
ابا هر کسی گفتگو می کنم
(چه سوراخ گوش و چه سوراخ موش)
چنان مار ، پا پیچ من میشود
مکن بنده را چون بزرگان مجمل
غم آن جهان را فراموش کن
(که خواهم ز تو حل کنی، مشکلم)
همینطور بی چتکه و بی حساب
به بدبختی ما بیفزوده ای
ز «تحصیل دانش» سرودی سخن
نگهدار پیرو جوان باشد!
نه دعواتوان کردو نه کار زار
- «چو خواهی نیفتی میان هچل؛
ز گهواره تا گور دانش بجوی»
که رفتی بدنیا شوشی گری!
و یا بنده را دست انداختی
صدایت برون آید از جای گرم
که از علم و دانش سخن رانده ای
نبینی که چشم همه اشکی است
هم اکنون چه همامی کنند این رونود
برای همه کشته امری محال
ندارد کسی پول شام و ناهار
شب و روز در زیر چرخ بلند
که پول کلانی فراهم کنند
بصد نك و نال و بصد دقصه
فقط وصف دانش شنیدی همی؟
کسان را کند ورشکست بنام
چه دانی که جا نیست در مدرسه!
نه جا در حیات و نه جا در کلاس
ابر دانش و علم دل بسته ای!
جلو روی و پشت سرت مرغزار
فقط دست ازدور بر آتش است
که کلی پول ثبت نامش شود
فقط فکر جنگیدن رستمی
مبادا که هو از سرش کم شود
بیک فوت «سیراب» را میکشی
که گوید بمافوق «اسفندیار»
بدون جهت می فرستی هوا؟!
بجرات توان گفت چون ساعدی!
نصیحت نمائی به پیر و جوان
ز گهواره تا گور دانش بجوی!
از این گفتهات الامان الامان!
مرادر برو کشک خود را پس!
بکش دست از مسخره بکسره
ازین پس فقط شعر رزمی بساز!

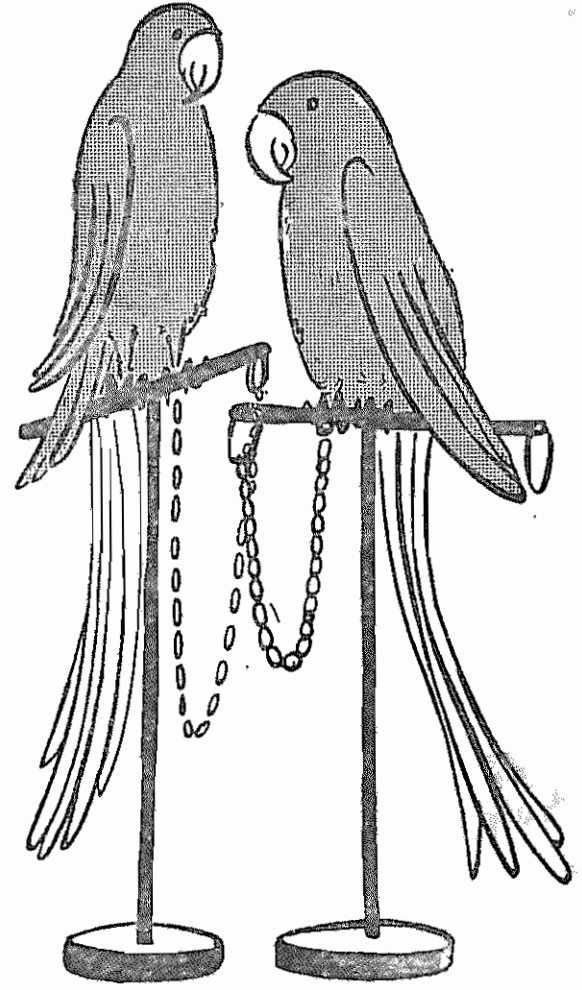
گرانمایه فردوسی پاکزاد
اگر نیست از بهر تو زحمتی
که هستم ز اوضاع دنیا کسل
چرا که بجز حضرتت هیچکس
در این دوره هر جا که رومی کنم
کند دست خود را بسوراخ گوش
اگر هم صدای مرا بشنود
در این مملکت تو یکی لا اقل
بیا و بدرد دلم گوش کن
و اما چنین است درد دلم
شنیدم که در لابلای کتاب
سخن های ناجور فرموده ای
نگاهی نکردی بر احوال من
که دانش چنین چنان و باشد!
چو دانش نباشد ، بود کار ، زار
یک جای فرموده ای فی المثل:
شب و روز در راه دانش بپوی
دم وای از این مصرع آخری
بینم ؛ خودت را مچل ساختی؟
گمانم که جایب بود گرم و نرم
گمانم که در قافیه مانده ای
خیالت که تحصیل هم کشکی است
نبینی که در زیر چرخ کبود
نبینی که تحصیل علم و کمال
نبینی که در این هوا، روزگار
نبینی که این مردم مستمند
ز گهواره تا گور جان می کنند
فرستند فرزند خود ، مدرسه
تو این چیزها را ندیدی، همی
چه دانی گرفتاری ثبت نام
فتاده است شاگرد در مخصمه
نه پول کتاب و نه پول لباس
تو آسوده در طوس بنشسته ای
کنارت درخت گل و جویبار!
نباشد ترا توی شهریه دست
نه فرزند تو مدرسه می رود
نه ناراحتی داری و نه غمی
خواست همه جمع رستم بود
اگر چه خودت صاحب دانشی
«برستم» دهی گرز در کارزار
بیک طرفه العین «کاروس» را
ولیکن به تحصیل نا واردی
و آنوقت از قول پیغمبران
«که گفته است پیغمبر راستگوی
خلاصه ایا شاعر خوش زبان
«چو فردا بر آید بلند آفتاب»
مکن اینچنین بنده را مسخره
به این بنده ، منبعد دیگر متاز



پستی ما چهار تا بچه داره که
بعلت فراوونی کتب درسی ،
کتاب «حسین زده» میبرن سر
کلاس!

سقز : دوشیزه شهر آشوب -
بنده هم فکر میکنم در آفریقا
توی مدرسی که تخته سیاه وجود
ندارد معلمها هر چه میخواهند با
کچ روی شکشان می نویسند!
(البته اگر قفلکی نباشند!)
شهرضا : آقای فرخ فراغت -
همانطور که بارها گفته شده
بدقولی یکی از فتنون مهم خیاطیست
بنابراین از اینکه خیاطان لباس
راسر موعد حاضر نکرده دلخور
نشوید ، بنده شخصی را میشناسم
که برای شب عروسی اش لباس
سفارش داد ولی خیاط با انصاف
لباس را برای عروسی پس سوش
حاضر کرد!؟ اینرا میگویند سرعت
عمل!

تهران : بانو اکرم سرابی -
ویکتور هوگو نویسنده معروف
میگوید «بیمارستانهای دولتی ایران
همه چیز قبول می کنند غیر از
مریض!» بنابر این لزومی ندارد
«که شما برای بستری کردن بیمار تان
دوندگی کنید چون بفرض محال
هم که بتوانید ایشان را بستری نمائید
تازه بنده خدا میافتد زیر دست یک
عده قصاب ناشی و آنها هم یک بلاتی
پسرش می آورند که دوپا دارد چهار
تا پاهم قرض کند و از روی تخت
عمل با ندنیا فرار کند!؟
مشهد : م . ن . و - آقا چون
فرضاهم که وضع اتوبوسهای آنجا
خراب باشد بروید خدا را شکر
کنید و دو دستی بچسبیدش که
نعمتیه! چون اگر خدای نکرده
آقا شجاع یک دفعه فیلش یاد مشهد
بکند و بیاید برایتان شرکت زائد
تاسیس کند ، آنوقت نه راه پس
دارید و نه راه پیش! «لب کلمت»



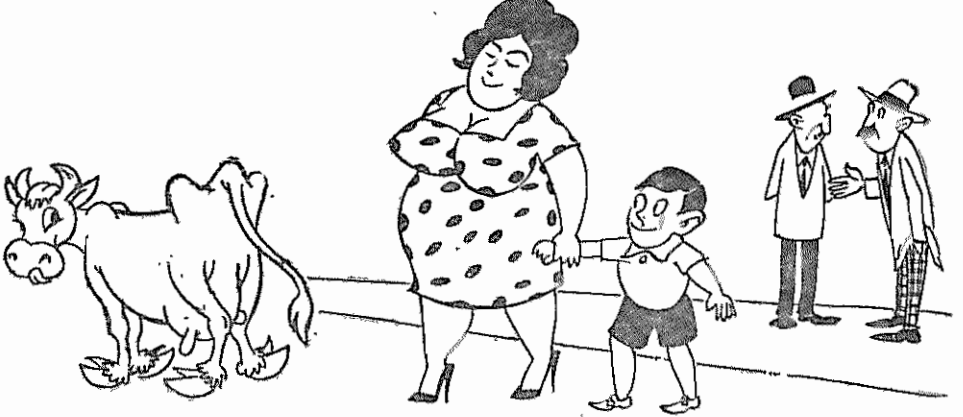
طوطی اولی - تو چکار کردی که هفتاد زبون یاد گرفتی؟
طوطی دومی - مگه نمیدونی؟ باصفحه لینگافون.

تنها ۱۷۰ ساعت برای فرا گرفتن یک زبان از طریق لینگافون
کافی میباشد . لطفاً کوبین زیر را جدا نموده و بمرکز:
« سازمان جهانی لینگافون »
کنسرسیون منافع زاده

در ایران و خاورمیانه خیابان شاه ساختمان الومینیوم بفرستید
تا کاتالوک و اطلاعات بیشتری ارسال شود .
تلفن های لینگافون ۶۰۲۰۱-۶۰۲۰۲-۶۱۱۰۳۴-۶۱۱۰۳۸ الی ۶۱۱۰۳۸
نام شهر
آدرس شماره تلفن
لطفاً کاتالوک لینگافون را جمع به :
طرز آموختن زبان را برای اینجانب ارسال نمائید .

دردناشکده کشاورزی
استاد - کیلاس را در چه وقت که آن باغ سگ نداشته باشد بعد
و در چه موقع میتوان از درخت چید؟ باید مراقب بود که صاحب باغ در
شاگرد - باید اول دقت کرد آن حوالی نباشد؟! .

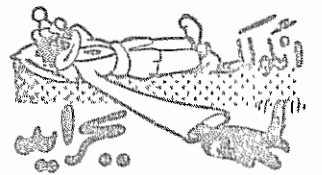
فرآورده های پاک برای سلامتی و لذت شماست



زن همسایه ماست ، بسکه شیر گاو میخورند همه خانواده شان همینطور چاق و چله اند .
حالا ببین اگر از فرآورده های شیر طبیعی پاک که از شیر همین گاوها تهیه میشود بخورند
آنوقت چه هیکنلی پیدا میکنند !.

هم اکنون رها شد عنان قلم
بتندی سخن گفتت يك کمی
کشودم برای تو چاک دهان
یکی خرده فرمایشی دارم
فرستی برایم یکی شعر ناب
بسوی حقیقت کمی رو کنی
فرستی بمن نامه ای در جواب
که گرنفله گردید ، تقصیر توست
فدای تو
... کاکا و ایل و تبار

رژیم لاغری !
- شهاب چون ، بالاخره
- اما چی ؟
- آره نیم کیلو لاغر شدم خوشحال شدم و ذوق کردم که بالاخره
پنج کیلو چاق شدم؟! «آقای بولاد»
اما ...

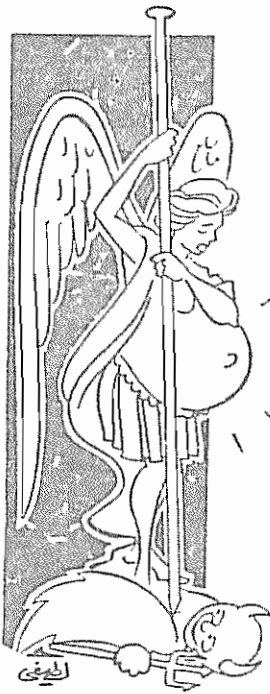


صدای مردم: آبا ده میلیون دلار وام دردی را دوا میکند؟ توفیق: درد بنده و جنابمالی را بده ولی دردکله کندها را ابداً. بانوان: حالا که وقت مناسبی برای تهیه مریهاست طرز تهیه چند نوع مریا و کمپوت را بنظر شما می‌رسانیم. گشنیز خانم: خودش که بنظر موم نیرسه، بنذار افلا طرز تهیهش بنظر موم برسه! خواندنیها: دوکل در چند سطر. کاکا: چی داری میگی داداش؟ توی چند سطر دماغ تنبالتش جانمیگیره! اطلاعات: کوه بحرکت در آمد... ممولی: ... و ما در نیامدیم! کیهان: برای کمک به سیل زدگان از مردم کمک بخواهید. توفیق: و برای کمک به مردم از سیلزدگان!! بامشاد: برای احداث خوب آهن متخصصین خارجی دعوت شده‌اند. انگولکچی: البته برای صرف‌چای و شیرینی؟! پیغام امروز: عدالت یعنی این! گشنیز خانم: خجالت عم یعنی این!! اولیاء: چرا غذایتان هم نمیشود. کاکا: برای اینکه نمیخوریم!! کیهان: کلاسهای مبارزه با بیسوادی از اول آبان تشکیل میشود. توفیق: قابل توجه دیپلمه‌های پشت کتنگور مانده!! مهر ایران: پدرت چکاره‌است؟ ممولی: يك آدم بی زبون بی‌دست و پا روزنامه نویسه؟! تهرامصور: بشریاد آموز کاران آبادان توجه کنید. کاکا: از قول ما بهشون سلام برسانید و بفرمائید اینقدر دادو فریاد نکنین مسئولین امور از خواب بیدار میشن؟! پست تهران: سیل در شمال مردم را بی‌خانمان کرد. ممولی: و در تهران شیر و خورشید

طوری نشد...

آدمی بیرحم و سنگین دل شدم طوری نشد! بدتر از هر جانی و قاتل شدم طوری نشد! روزگاری راه حق پیمودم و سودی نداد مدنی هم پیرو باطل شدم طوری نشد! از قفای نیکمردان رفتم و نفعی نداشتم در میان کهنه زردان ول شدم طوری نشد! چون به کجراهی فتادم، کس مجازاتم نکرد! چون بسوی راستی مایل شدم طوری نشد تا مؤثر بودم و نافع نبودم بهره‌ای و رکه بی‌تأثیری حاصل شدم طوری نشد! ظالم و بدکار گشتم، کس مرا کيفر نداد! نیکخواه و منصف و عادل شدم طوری نشد!

در لباس «رهنما» و «کارفرما» و «رئیس» چون بلا بر مردوزن نازل شدم طوری نشد! پول بگرفتم ولی کاری نکردم در عوض شل شدم، تنبل شدم، کاهل شدم طوری نشد! گوهر ناموس دزدیدم، کسی حرفی نزد رهنز هر دلبخ خوشگل شدم طوری نشد! نرم هم چون توت گشتم حاصلی بهم نداشت تند هم چون دانا لفل شدم طوری نشد! تا امانت داشتیم در کار، پاداشی نبود وز امانت نیز چون شافل شدم طوری نشد! خروس لاری



بدون شرح!

تفریحات مفید
عده‌ای از خوانندگان روزنامه از ما پرسیده‌اند که کلوب تفریحات مفید معمولاً به چه محلی اطلاق میشود؟

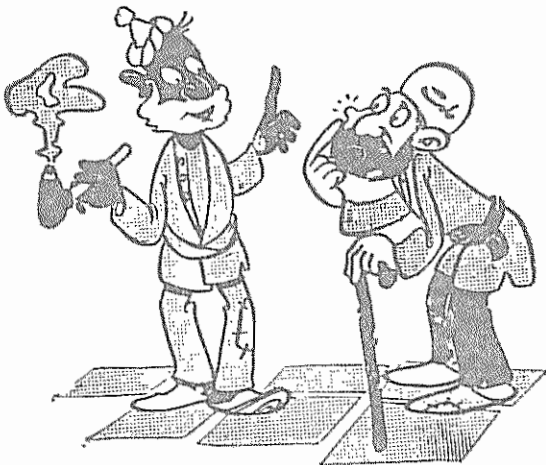
در پاسخ این عده یادآور می‌شویم که کلوب تفریحات مفید به مراکزی اطلاق میگردد که در آنجا در روز سی‌چهل هزار تومان برد و باخت میشود و از نظر «تسی» برای صاحبان آن مراکز فی‌الواقع «مفید» باشد!!

فکته

روانشگاه، آقا معلم یا جناب استاد به شاگردها می‌گوید: مگر صد دفعه نگفتم ناقص این برجت را نبرداخته‌ای سر کلاس نیا، یا بلند شو برو بیرون.

آن قدیم ندیمها که ماشاگرد مدرسه بودیم وقتی آقا معلم میخواست از کلاس اخراجمان کند، می‌گفت: مشقت رانوشته‌ای بادرست راحاض نکرده‌ای، بلند شو برو بیرون، اما حالا با قسطی شدن شریه‌مدارس

«واقعات ما دارد جوانی و نشاط و غرور را از سر میگیرد» از نطق صدراعظم



ملت - کاکا جون اینجام جوش زده میترسم جوش غرور باشه! کاکا - ترس جونم جوش غرور نیست، سگ باد هندیه؟!

تسلیمیت!

انتخاب مجدد جناب صدر اعظم کلنگی را بسمت نخست وزیری و شروع فصل دوم کلنگ زنی ایشان را بدموم کلنگهای ریز و درشت تسلیمت گفته بقاء نوك کلنگها را از درگاه ایزد متعال خواستاریم. کاکا توفیق و اولاده



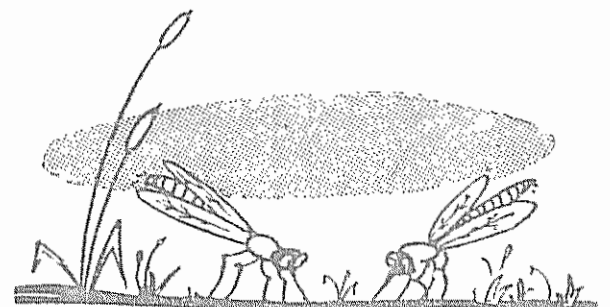
پدر بچها گمشده به رئیس ناآگاهی - قربان غصه نخورید منم مثل پدر رضا و دردی خودم قاتل بچها را پیدا میکنم و تحویلتون میدم!

سبز را با خانمان! موه روشنفکر: میخوام حرف بزوم. توفیق: هیس بگفت از این اشتباهات نکنی! موه استوار: چهار قاپ بازی میکنی؟ ممولی: آره! قیلا سه قاپ بازی میکردم اما از وقتی دیپلم را گرفته‌ام ترقی کردم و حالا چهار قاپ بازی میکنم! موه روشنفکر: پاریس شهر شراب

از احتیاجات کشور...

آقای وزیر معارف در اجتماع معاونین و مدیران کل فرمودند: «ما بجانان چیزی که متناسب با احتیاجات کشور باشد یاد ندادیم». و از شما چه پنهان که درست هم فرمودند چون یگانه چیزی که در مدارس بجانان یاد میدهند همانا پرسه زدن بعد از دیپلم گرفتن در خیابانهاست.

«اداره ریشه‌کنی مالاریا اعلام کرد ریشه‌های مالاریا در مقابل گرد - د - د - ت مصونیت پیدا کرده‌اند» - جراید



خدا ریشه شوتو بکنه که مارا باین گرد - د - د - ت معتاد کردند و رفتند؟!

بی ادبی کا کا!

هفته پیش ما شنیدیم که دو هفته قبل «جناب سردار خورخور» نامه‌ای نوشته و از ماشکایت کرده! ما اول این حرف را باور نکردیم تا اینکه با چشم خودمان دیدیم حقیقت دارد ولی ناگفته نماند که از کار ایشان خیلی تعجب کردیم!

تعجب ما اول از همه اینست که «جناب سردار خورخور» با وجود اینکه ما را طی سالیان دراز میشناسد و میدانند که از هیچکس خورده برده‌ای نداریم چرا نامه‌اش را برای ما نفرستاده تا خود ما برایش چاپ کنیم؟

حالا هم ما چون بیش از هر کس دیگر معتقد با آزادی قلم هستیم (که البته و صد البته بزرگترین دلیلش هم اینست که ریگی بکنش نداریم و حسابان پاک است و از محاسبه مان با کی نیست) خودمان برای اطلاع همه مردم نامه سردار را تجدید چاپ میکنیم، باز هم نامه‌ای بنویسند برایشان چاپ میزنیم چون در خانه کا کا توفیق بروی همه بازاست حتی اگر سردار باشد یا امثال او. نامه ایشان عیناً بقرار زیر است:

هو

در شماره ۲۷ جریده توفیق مورخه پنجشنبه ۱۸ مهرماه جاری شرحی زیر عنوان (کتیبه جدید در بهارستان) درج شده بود که از من به عبارت «اذکروا موتا کم بالخیر» یاد کرده بود. هر چند جریده توفیق فکاهی است ولی نشرید جریده فکاهی باید نه تنها زنده نباشد بلکه موجب سرگرمی و استفاده عامه گردد نه باعث نفرت و تمبیح.

خداوند متعال را شاکرم که درده دوره نمایندگی خود از فارس که پنج دوره آن را رئیس مجلس شورای ملی بودام هرگز از وظائف قانونی خود حتی در سخت ترین مواقع قصور نموده‌ام و در رویه‌ای که داشته‌ام هیچوقت وجدانم معذب نبوده است اگر عمل و رفتار نامناسبی داشته‌ام از اینکه انتقاد کنند و تذکر بدهند مطلقاً ناراحت نمی‌شوم ولی بای احترامی و بی ادبی موافق نیستم خیلی هم خوشحال و مسرورم که بعد از مدت طولانی قنرت، مجلس بهر صورت تشکیل شده امیدوارم منشاء خدمات به کشور گردد - اکنون هم بحمدالله زنده هستم و با مناعت و شرافت انشاءالله زندگی خواهم کرد - نزد جامعه ایرانی خجل نیستم شاید مورد لطف هم باشم - مولوی می فرماید

از ادب پر نور گشته این فلك
از خدا خواهیم توفیق ادب

وزادب معصوم و پاک آمد ملك
بی ادب محروم ماند از فیض رب

سردار فاخر حکمت

بعد از خواندن این نامه، هر چه بذهن مان فشار آوردم که از کی تا بحال «بی ادب» شده‌ایم و چه چیز زنده‌ای راجع به سردار نوشته‌ایم حافظه مان یاری نکرد، لذا یکدفعه دیگر به شماره ۲۷ توفیق مراجعه کردیم، دیدیم مطلب «زنده» و «بی ادبانه» ای که در آن بوجود مبارک جناب سردار خورخور (زبانمان لال!!) «بی احترامی» و بقول ایشان «باعث نفرت و تمبیح عامه» اگر دیده این است:

کتیبه جدید در بهارستان

چون طبق نوشته روزنامه‌ها بلافاصله پس از افتتاح مجلس شوری، جناب سردار زمام امور را بکف با کفایت هیئت رئیسه جدید خواهد سپرد لذا روز گذشته بنا بدستور معظم له، کتیبه‌ای در سر سرای مجلس بیاد گار نصب کرده و روی آن چنین نوشته‌اند:

«منم سردار خور خور - سردار سرداران، زنگوله سردار»
«بزرگ که در سال یک هزار و سیصد و اندی از خط شیراز»
«ظهور کردم و در سال ۱۳۴۲ خورشید ریاستم در باغ بهارستان»
«افول کرد، از من بشما امانت ای آیندگان ازینهار زنگوله»
«مرا جز در وقت معین صدا در نیارید که قلبم در گوشه»
«خانه خواهد لرزید و نیز شما ای کسانی که بر کرسی‌ها»
«تکیه خواهید زد، بنا نیند و آقاها بشمید که رستگاری،»
«در گرامی داشتن نام رفتن است».

«واذکروا موتا کم بالخیر (یعنی از اهوات جز به نیکی یاد نکنید!)»

«پانزده سال ۱۳۴۲ خورشیدی - سردار زنگوله دار»

بی ادبی ما را ملاحظه فرمودید؟

از نامه سردار تعجب میکنید، حق هم دارید ما بیشتر از شما تعجب کردیم. همانطور که دیدید ما چیز زنده و حتی تندى راجع به ایشان نوشته بودیم ولی ایشان راجع به روزنامه مورد علاقه شما بسیار بی ادبانه بقیه در صفحه ۱۱

قیافه‌های ته‌وشانی!

● قیافه آقا پسری که مشغول تعریف از نامزدش است و در همین هنگام که داد سخن داده خانواده عروس حلقه نامزدی را با چند تا فحش آبدار پس بفرستند!

● قیافه خری که پس از يك شبانه روز بار کشتی بمجرده درود بطوبله بیند «اوستا خر کچی» با چوب برای بردن اوبیک بار کشتی دیگر ایستاده است؟!

● قیافه دختر خجالتی بی که تازه کفش پاشنه بلند پوشیده باشد و بخواهد جلوی چندتا جوان، ژستی تر راه برد، ناگهان پاهایش، توی هم بیچندروزی زمین ولوشود؟!

● قیافه رئیس اداره‌ای که بعنوان کار زیاد از مدیر کل تقاضای اضافه کار کرده باشد و در روزیکه در پشت میز کارش خواب رفته ناگهان در همان حال و بدون اطلاع قبلی، مدیر کل در اطاعتش را باز کند و وارد شود!

● قیافه شرمگونی که باو خیر دهند اهل بیت امام حسین (ع) از آب سیراب شدند!

● قیافه طلبکاری که باو خیر دهند بدهکارش که اتفاقاً آدم بسیار خوش حسابی هم بوده ربق رحمت را سر کشیده؟!

۱ - طفرافی

پریشانی من

میر خاله

هیچکس نیست در اینجا بسخندانی من همه دارند تعجب ز سخنانی من دست از صحبت کشگی نکشم من هرگز تا که جمعی شده مشتاق رجز خوانی من هیچکس نیست که باشد سر و پایش همه گوش غیر دلداری فلاکت زده؛ فانی من از همان ساعت اول که بخش افتادم حکم این «پست» نوشتند به پریشانی من اشک از دیده میفشان که ندارد سودی چشم بگشای و نظر کن به در افشانی من تا که تو «سگ دو» می پیونده زدی در پی کار رونقی بس بسزا یافته ناندانی من باید اطفال تودر کوچی بگر دندمدام تا بخارج برود طفل دبستانی من گفته‌ام تا که پریشان بکند موی مرا بایکی شانه پف تم زده، سلمانی من تا اگر چشم تو برهیکل مخلص افتاد خوب آگه شوی ای همه ز پریشانی من ترسم ای دوست نخوانی پس از این خط مرا چونکه آگه شوی از رمز غزل خوانی من!

ثبات بادوام!

آقای صدراعظم هنگام معرفی کابینه خود بمجلس فرمودند:

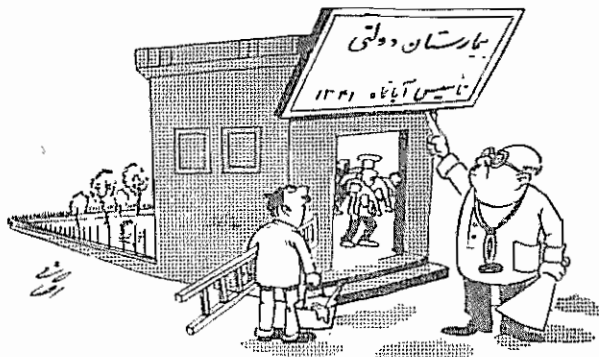
برای بدست آوردن در آمد بیشتری از نفت با کنسرسیوم بآرامی ولی با «ثبات» وارد مذاکره شدیم! توفیق: و البته لازم بتوضیح نیست که این ثبات اگر تا روز قیامت دوام نداشته باشد، بطور قطع تا خشک شدن چاه‌های نفتی خواهد داشت!

پزشک قانونی گفت: «سر لشکر دفتری سرطان ندارد» «جراید»

بی دردی!

با اهل خرد، پزشک قانونی گفت: دلداری اگر چه رنگ و رویش زرد است لیکن توان گفت که دردی دارد من مطمئنم که کاملاً «بی دردی» است!

«دکانه‌ای قصابی که بعد از مهرماه ۱۴ باز شده تعطیل میشود» - جراید



رئیس بیمارستان - برو تاریخ تأسیس بیمارستان ما را یکسال

عقب تر بنویس !!

در عالم هنر (!)

مجلس، مجلس، کیسیت؟

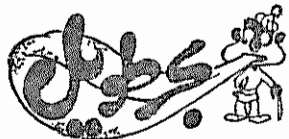
آن هفته، برای اولین بار، سر نطق و کلای دوره بیست و یکم باز شد و حسنعلی منصور ضمن نطق مفصلی گفت: این مجلس، مجلس وحدت است.

اما، «وحدت» هنریشه اصفهانی، بعد از شنیدن این خبر برای و کلای تازه کاریغام فرستاد که: نه بجان شما، مجلس مجلس بنده نیست، مجلس مجید محسنی است، چون ایندوره مجید محسنی به مجلس رفته!



جمع وجور کننده چراغ هوشی:

- «عالمی خواهم از این عالم بدر»
- «تاطلبکاران نجویندم دگر!»
- «ایکه گفتمی هیچ مشکل جز فراق یار نیست»
- «عمر من طی شد بعشق کار، اما کار نیست!»
- «کویت: محمد زبزی»
- «تو که با ما سر یاری نداری»
- «منم با تو سر یاری ندارم!»
- «محمد قناده»
- «خیام که خیمه‌های حکمت میدوخت»
- «از غصه بیکاری مردم میسوخت!»
- «عمود محیط»
- «تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود»
- «بعد از این مجلس ما، جای زنان خواهد بود!»
- «درخت دوستی بنشان که کام دل بیبار آرد»
- «بیر گوش خلاق را که سودبیشمار آرد»
- «کرم علی صباحی»
- «زدست دیده و دل هر دو فریاد»
- «که مجلس و اشد، ای داد و بیداد!»
- «داشگر ازاده»
- «آنچه دارم من در این دنیا همه از آن تست»
- «وصله شلوار من از پاچه تنبان تست خالو حاجی»



مست

لاتالندنگه شریں جلیبی، رفت شیبی، درتوی میخانه وتر کرد لیبی ازعرق کشمش وچون گشت سرش گرم، برون آمدوبی شرم، دهن کرد بهوراجی وپورودکی وپرت وپلاباز، به هر مرد رسید اومتلك گفت، به هرخانم کلچهره طناز که بر خورد جلو رفت بشکل خنکی، ریخت برایش نمکی، تا که زند ناخنکی ازبروبازوی و سرو سینۀ سیمین و لبان نمکین وی وباین حرکت سخت همی ساخت زخود منزجر آن ماه - لقا را.

اندر آن حال که میخوردتلو ازچپ واز راست، روان بودبهر سوی وبه هر کوی وبه هر چند قدم راه که میرفت همی خورد بسختی بزمین، باز ز جا جسته و میگشت روان، لیک ز برخاستن و رفتن و افتادن بسیار تو گفتمی که به هر گام نهاده به رهش دام. بدین وضع بناگاه توی راه بیک آدم خودخواه رسید وتنه ای سخت بدوزد که شد آن مرد بسی درهم ویکبار به پشم آمدوبر گشت وبفرید بدانگونه که گفتمی پی آنست که بایک دوسه مشت وچک و سیلی سر حال آورد آن بی سرورپارا. رفت درپیش وبدان مست بتوپید که: «آخر تو مگر کوری وحق چشم نداده است تراتا که بینی جلوی راه خودت را وبه هر رهگذری هی تنه بیخود نرنی؟» مست بدو گفت که: «من کور نمیباشم و برعکس، کون هر چه یکی هست دوتا بینم؟!» ازین حرف شد آن آدم کم ظرف دگر باره غضبناک و بهوی گفت: «پس ازبهر چه اینطور بشدت تنه بر من زده ای؟» گفت: «از آن روی که میخواستم از بین شماها دونفرد بشوم! کور شمائید که آنوقت که من رد شدم از بین شما، فاصله ازهم نگرفتید و مرا راه ندادید که مجبور نباشم که در آنجا زخم آخر تنه ای سخت شمارا؟!» هدهد میرزا

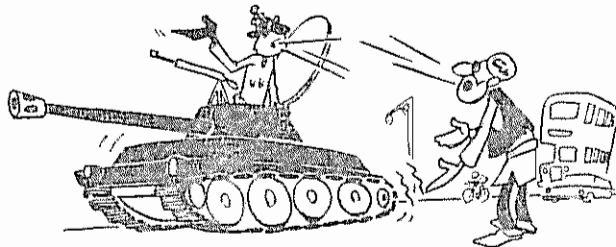
بقیه نکته ها از صفحه ۳
موتور اتوبوس ها، سینۀ اهالی محترم پایتخت را تعمیر کرده و آنها را تبدیل به سینه های گازوئیلی بکنیم. مخصوصاً که در این مورد، اداره چاخانیا ت نیز با ما همکاری صمیمانه دارد و با استعمال سیگار های ساخت این مؤسسه کم کم تمام سینه ها، خود بخود گازوئیلی خواهند شد!
نکته دیگر - با عرض معذرت نکته دایمی بنده ته کشیده، و کلاهی جدید هم که هنوز سر از تخم در نیآورده اند تا سوژه بدست ما بدهند بنا بر این تا هفته آینده شما را بدود غلیظ اتوبوس های شرکت زائد نکته چی میسپاریم.

«الیزابت تایلور» شکمو است جراید

داشت عیاش قلیخان...

«ادی فیش» بجهان داشت زنی اسم او بود «الیزابت» جان! هر کجا چیز لذیذی میدید هر چقدر، میخورد می گفت کم است گاهگاهی به «ادی» لچ میکرد که تو باید زره دلداری گر که آن شوهر خوب و دلوز پارس کردی چوسگ هر زهر من ای مه شوخ من، اینقدر مخور

«بچه هارا در راه مدرسه میدزدند» جراید



ملیت - کجا میری کاکاجون؟ میری جنگ؟ کاکا - نه بابا، میرم بنده زاده را از مدرسه بیارم!

بقیه بی ادبی کاکا!

قلمفرسائی کرده و در مورد روزنامه ای که مورد احترام عموم افراد فهیده ایران از تمام طبقات است با کلماتی از قبیل: بی ادب - زنده باعث نفرت - قبیح و غیره صحبت کرده اند. دیگر امروزه، پس از چهل و دو سال خدمت مطبوعاتی اینرا همه کس میدانند که ما با هیچکس غرض خصوصی نداشته ایم و نداریم و نخواهیم داشت و حتی در موارد بسیار عذیده از حق مشروع خود گذاشته ایم برای اینکه مبادا تصور غرضی از آن بشود - در مورد این اهانت ایشان نیز میتوانستیم بناد گستری شکایت کنیم ولی اینکار را نکردیم چون اولاً اعتقاد باین کار نداریم و ثانیاً آدم عاجزی نیستیم و بالنتیجه تصمیم گرفتیم خودمان جوابشان را بدهیم.

واما جواب:

اولا ما نمیدانیم چه شده که جناب سردار انقدر «نازولوبه» و «نازنازی» شده اند که چند خط شوخی آنهم باین ملایمت، اینجور به رنگ غیر نشان بر خورده؟! ... شاید «معزول شدن» سبب اینهمه نازک دلی باشد - والله اعلم!
ثانیاً باید بنویسیم که برخلاف تصور ایشان، منظور ما از کلمه «رفتگان» و جمله «اذکروا موتاكم بالخیر» اشخاص شریفی مثل مؤتمن الملک ها و مدرسه ها بوده و گرامی داشتن نام آنها، نه ایشان! ثالثاً گرفتیم مقصود ما از «گرامی داشتن نام رفتگان» و «اذکروا موتاكم بالخیر» سردار باشد، گرامی بی ادبی کرده ایم و بد نوشته ایم و جناب سردار دلخور هستند میتوانند مطلب ما را «بریزند» و در مورد خودشان بنویسند: «اذکروا موتاكم بالخیر» و اضافه کنند: «از بنده به بدنامی ذکر کنید!» - میل میل ایشانست!
ولی ما فکر میکنیم سردار بیشتر از کلمه «موت» ترسیده؟! و تعجب دیگر ما از اینست که سرداری بآن «عظمت» چرا انقدر از مردن میترسد؟! ... خداوند در قرآن کریم میفرماید: «... ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس، فتمنوا الموت انکنتم صادقین ...»

(... اگر گمان میکنید، از همه مردم شهادتستان خدائید، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست میگوئید ...)
رابعاً در مورد اینکه «مطالب ما باید موجب سرگرمی و استفاده عامه گردد نه نفرت و تقیب آنها» ایشان قول میدهیم تمام مطالب ما علی الخصوص مطلبی که راجع بایشان نوشته بودیم کاملاً موجب سرگرمی و انبساط خاطر عامه قرار گرفته. راجع بگذشته ایشان ما که اصلاً چیزی ننوشتیم بودیم ولی حالا که بمصداق ضرب المثل «برداشتن چوب و گریه و بقیه قضایا»، ایشان خودشان این بحث را پیش کشیده اند راجع به «گذشته» و «حال» ایشان، ما هم خواهیم نوشت ولی فعلاً خودمان را با این موضوع «آلوده نمیکنیم». در مورد اینکه میگویند «در نزد جامعه ایرانی خجل نیستیم و شاید مورد لطف هم باشیم» باید بگوئیم: «مشاک است که خود بیوید نه آنکه عطار بگوید!»
از «بحمد الله زنده بودن ایشان» ما هم مثل ایشان خوشحالیم! چون بهر حال سوژه خنده داری برای خوانندگان ما هستند و واقعاً حیفاست! ... و در مورد اینکه نوشته اند: (انشاء الله با مناعت و شرافت زندگی «خواهم کرد!») ما هم این دعا را در حق ایشان میکنیم!

«مدیر کل تلفن گفت مردم جای پول، سکه های تقلبی در تلفنهای عمومی می اندازند» جراید

دستگاه پول خوار!

ای مدیر کل شیک و خوشگلم از تلفن تو خون کشته دلم! دستگاه پول خوار تو ظهور سخت می بندد بما راه عبور سکه را میگیرد و خط بسته است دست منمخلص بیخ زده بردسته است سکه پشت سکه باطل میشود! تا که گوشی از کفم ول میشود میروم تا د که ای دیگر ولی آن یکی هم هست مثل اولی سکه ها از دست رفت و بیهدف نیمی از یکروز عمرم شد تلفن جای سکه گرتون و زرد کسی میکنی از کار او شکوه بسی میشوی آزرده و دلخور از او میکنی از کار زشتش گفتگو گر کلاه عقل را قاضی کنی خویشتن را عقبت راضی کنی خوب می بینی که حق با مردم است مشتری از لطف تو سردرگم است حال گرنندی ژتون انداخته بازمه باین زرنگی باخته! چون بهتر ترتیب چیزی از بدش رفته و نفعی نگشته عایدش «این جهان کوه است و فصل ما ندا باز آید این ندها را صدا» «از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید چو ز جو» «زارع الشعراء»

از آن دنیا!

حسن آقا روزنامه را باز کرد و با کمال تعجب دید با حرف درشت خبر مرگ او را نوشته اند! با عجله گوشی تلفن را برداشت و بمتصدی آگهیهای روزنامه گفت آقا این دیوانگی چیست؟ شما بچه عقلت خبر مرگ مرا منتشر کرده اید؟ متصدی آگهیها که اتفاقاً خیلی از مردن میترسید مضطربانه پرسید: «آقا ... شما از کجا تلفن میکنید؟!» بندردیلم:

پستخا نه موسمی

وضع پستخانه بندردیلم بقدری مرتب است که اللهوا کبر! نامه ها با دوسه ماه تأخیر و مطبوعات با سی چهل روز دیر کرد بدست ما میرسه و ما زبان بسته ها هم جیک تمیز نیما! مثلاً مجله صبح امروز مورخ ۷/۱ در تاریخ ۷/۲۴ بدست ما رسیده! ولی نمیدانیم که آیا این مجله را باید صبح امروز نامید یا «صبح پانزده روز پیش»!

مرض!

در شماره ۲۵ خبری راجع به بدی آب و هوای (۱) بیمارستان پهلوی اراک داشتیم که معلوم شد فرستنده خبر مرض داشته! چون این بیمارستان باون بی نمکی که اون آقا هه نوشته بوده نیست!



شیراز:

مشکل کتاب حل شد! مدت یکماه است که دبستانها و دبیرستانها باز شده ولی از کتاب متاب خبری بخدور! امسال از بس وعده دادند که مشکل کتاب حل شده ما نزدیک بود ذوق زده بشیم (خوب شد نشدیم!)

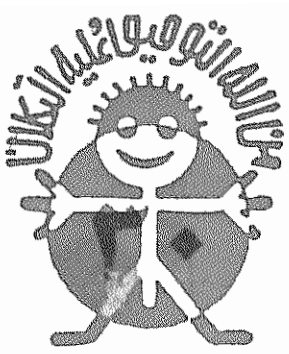
در هر حال دستور بفرمائید لااقل مقداری کتاب حسین کرد شبستری و امیر ارسلان رومی برای ما ارسال دارند تا سرگرم بشویم! رضائی

شهری:

بهشت روی زمین! همش که نمیشه انتقاد کرد بنادر یکخورده هم کشکی تعریف کنیم که خوشتون بیاید! بعله ... از وقتی که انجمن شهر تشکیل شده لوله کشی آب شهری سلامت پایان یافته! تمام کوچه ها و پس کوچه ها و حتی پشت پامها و دیوارها را اسفالت کرده اند! اونهم چه اسفالتی آدم حظه میکنه! مثل کف دست؟! از فاضل آب و بوی گند آن که دیگر خبری نیست صبح صبح از طرف شهرتاری در جوی ها عطر و کلاب میریزند! دود کوره های هاشم آباد فرو کش کرده و بجای آن هوای تصفیه شده ضد میکرب و اکسیژن خالص بیرون میدهد! یک سیل بند محکم و ارزان قیمت نیز دیشب بر ایمان ساخته اند که خیالمان از جهت سیل راحت باشد.

واقعا اگر مردم شهری باز هم دلخور باشند باید بهشون گفت ای والله!

کتاب ارزان قیمت! کورشم! اگر ما از کتابهای ارزان قیمتی که وزات خرچنگ وعده داده بود یک دونه شودیده باشیم! دانش آموزان لنگرود اجباراً برشت میروند و با زحمت زیاد کتاب میخرند و بر میگرددند و با توجه باینکه رفتن و بر گشتن هر کدام در حدود ۵۰۰ ریال آب میخورد خواهش میکنم معنی کتاب ارزان قیمت را برای ما شرح بدهید! کاکا - چون خواهش کردی روتو زمین نمیدانم و برات شرح میدم «کتاب ارزان قیمت» به کتابی میگویند که گیر فلک هم نیاید!!



تک شماره ۷/۵ ریال

توفیق بنام است و مستقل هیچ ضرب و دستم جمعیت بستگانه، نقل و قسب بر طلب و در جلاله، لایق و تویر نیم بر دم ذکر ما خف ممنوع است

« در عرض چند ساعت خروارها آب از کوهها سرانیز شد و سیل عظیمی در شمال برآه افتاد. » جراید



صدر اعظم = ونگه از بابت سیل خیالتون راحت باشه، خودم فکر شو کرده ام !!